



در میان کسانی که برای عبادت در عید آمده بودند، شماری یونانی بودند 21. آنها نزد فیلیپس، که اهل بیت صیدا ی جلیل بود، آمدند و به او گفتند: «سَرُورَا، می خواهیم عیسی را ببینیم 22.» فیلیپس آمد و به اندریاس گفت، و آنها هر دو رفتند و به عیسی گفتند. 23 عیسی به آنان گفت: «ساعتِ جلال یافتن پسر انسان فرا رسیده است 24. آمین، آمین، به شما می گویم، اگر دانه گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می ماند؛ اما اگر بمیرد بار بسیار می آورد 25. کسی که جان خود را دوست بدارد، آن را از دست خواهد داد. اما کسی که در این جهان از جان خود نفرت داشته باشد، آن را تا حیات جاویدان حفظ خواهد کرد 26. آن که بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و جایی که من باشم، خادم من نیز خواهد بود. کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد.

نظر همه بنی اسرائیل این بود که اورشلیم در مرکز جهان است. در اینجا، قرار بوده که خدا یک روزی کار بزرگی انجام بدهد. هنگامی که عیسی آمد کل شهر اورشلیم پر از شور و شوق بود. همه مردم فقط در باره ی عیسی صحبت می کردند! اکثر آنها مشتاق بودند عیسی را ببینند! آیا اوست که باید بیاید تا همه چیز را دوباره درست کند؟ اما مخالفان نیز بودند. دشمنان عیسی جلسه پس از جلسه بر گزار کردند. و موضوع همین جلسه ها تنها این بود: باید عیسی را از بین ببرند. این وضعیت چنان هیجان انگیز بود که حتی برخی از یونانیان می خواستند با عیسی ملاقات کنند: آنها فقط یک چیز می خواستند: آنها می خواستند عیسی را ببینند! این عیسی کی بود؟ سوال مهم این است: عیسی در نظر ما امروز کیست؟ زیرا ما امروز فقط به این دلیل اینجا هستیم که می خواهیم عیسی را ببینیم! وقتی یونانیان عیسی را یافتند، عیسی در میان دو مسیر کاملاً متفاوت ایستاده بود. پشت سر عیسی یک مأموریت موفق بود و بسیاری از افرادی پشت او بودند که به او ایمان داشتند و از معجزات او قانع شده بودند. فقط عیسی می دانست که خدمت زمینی او به شکوه منجر نمی شود. عیسی محبوبیت خود را در میان مردم افزایش نمی داد تا قدرت بیشتری کسب کند. اگر می خواست، می توانست چنین کاری کند. ولی او این کار را انجام نداد. در عوض، عیسی راه بسیار دشوارتر را انتخاب کرد. هرآنچه عیسی ساخت، و هرچه برای آن جنگید و آنچه که با تلاش و فداکاری به دست آورد، در معرض نابودی بود. عیسی باید می مرد. خیلی بدتر: او مجبور بود اعدام شود. با وجود همه این اتفاق ها، عیسی توانست آن شرایط را قبول کند. عیسی می دانست که راه به عمق دره مسیر درست و مناسب بود. او می دانست که این راه همان راهی است که خدا انتخاب کرده بود. برای توضیح این موضوع، مسیح مثال دانه ی گندم را مطرح کرد. مسیر دانه ی گندم به راحتی قابل درک است. یک دانه ی گندم ماده غذایی مفید و سالم است. با خوردن آن بلافاصله می توانید از ارزش آن لذت ببرید. اما وقتی آن را خوردید دانه ی گندم دیگر وجود ندارد و استفاده از آن امکان پذیر نیست. همچنین می توانید چنین دانه ی گندمی را به خاک بسپارید. قرار دادن دانه در زمین یک روند بی ضرر نیست. آن کار غم انگیز است! و مرگ را به ارمغان می آورد! شما باید دانه ی گندم را در زمین تاریکی قرار دهید، جایی که دیگر دیده نمی شود و باید خراب شود تا بتواند پایه و اساس زندگی جدید باشد. دانه ی گندمی که در زمین قرار می گیرد بسیار ارزشمند تر از دانه ی گندمی است که بلافاصله خورده می شود! رمز و راز عیسی دقیقاً مانند آن دانه ی گندم است که به خاک سپرده شده بود. در آن زمان شاگردان، برخی از یونانیان و تمام اسرائیلیان می توانستند از وجود عیسی لذت ببرند. عیسی خدا در میان انسانها بود! چه کسی نمی خواهد حضور عیسی را تجربه کند؟ تصور کنید که آنجا بودید و عیسی را دیده بودید. تصور کنید که عشق او را پیدا کرده بودید. تصور کنید از او ایمان گرفته بودید. زندگی شما ناگهان کاملاً زیر چشمانش پاک شده بود و می توانستید بگویید: «من بالاخره به هدفم رسیدم! بالاخره طعم زندگی ابدی را چشیدم!» اما تصور کنید عیسی پس از آن به شما بگوید: «من با اختیار خودم خواهم مرد. من اعدام خواهم شد! شما به شدت ناراحت می شدید. و این دقیقاً همان کاری بود که عیسی انجام داد. اما درست مانند دانه ی گندم، عیسی با مرگ خود ثمرات زیادی ببار آورد. پس از مرگش او با پدر بود و تجلیل شده بود. از آن زمان تا امروز او با ما نیز هست. نه فقط با برخی افراد در اورشلیم، بلکه در سراسر جهان. و در همه زمان ها عیسی نه تنها در جایی است که دو یا سه نفر در آن جمع شده اند، بلکه در بسیاری از محراب های کلیسا در سراسر جهان نیز حضور دارد. در بسیاری از نسل ها و در بسیاری از زبان ها، او همان کسی است که خداوند تعیین کرده بود: خدا در بین ما انسانها! عیسی همه اینها را توضیح داد و چیزهای بیشتری اضافه کرد. مسیر دانه ی گندم همچنین برای هر مسیحی اعمال می شود. نه اینکه هر مسیحی همین مسیح موعود باشد. اما مسیری که عیسی طی کرد نیز برای ما تعیین شده است. ما مسیحیان نمی توانیم و مجبور نیستیم چیزی به رنج و مرگ عیسی بر روی صلیب اضافه کنیم. با این حال عیسی گفت که در پیروی از او باید آماده باشیم چیزهای زیادی از دست دهیم. زندگی ما می تواند مثل دانه ی گندم باشد. اگر زمانی را برای عیسی مصرف کنیم همین کار را انجام داده ایم. و آن زمان را به خواندن کتاب مقدس، دعا یا رفتن به کلیسا اختصاص داده ایم. با چنین کاری باید آماده باشیم زمان را از دست دهیم.

به همین ترتیب وقتی ما به شخصی خدمت می‌کنیم و کار خوبی برای او انجام می‌دهیم باید آماده باشیم وقت یا صبر برای دیگری صرف کنیم. حتی ممکن است اتفاق بیفتد که ایمان به عیسی منجر شود که جان خود را فدا کنیم. ممکن است به خاطر ایمان خود بمیریم. و این هنوز هم در بسیاری از کشورهای جهان اتفاق می‌افتد. همه این موارد بی‌ضرر نیستند بلکه آسیب‌زننده است. و اگر مجبور باشیم چیزهایی از زندگی خود کنار بگذاریم، این واقعاً خلاف احساسات ماست. این دقیقاً مانند زمانی است که ما بسیار گرسنه هستیم و سپس مجبوریم آخرین دانه‌های گندم را که در اختیار داریم در زمین تاریک قرار دهیم تا بمیرند. این کار خلاف طبیعت ماست. آیا انسان به صورت طبیعی دنبال مسیر دانه‌ی گندم است؟ آیا انسان به صورت طبیعی خدا را می‌خواهد؟ آره! اما وقتی آن خدا چیزی از ما می‌خواهد با سرعت عذر خواهی می‌کنیم، و سریع او را کنار می‌گذاریم. و آیا ما می‌خواهیم عیسی را ببینیم؟ بله، عیسی باید نزد ما باشد. او باید به ما کمک کند. او باید به ما کمک کند تا احساس بهتری داشته باشیم مثلاً تا بتوانیم حق اقامت در آلمان را بدست بیاوریم. اما، وقتی عیسی چیزی از ما می‌خواهد... "اوه نه، ما او را دیگر تحمل نمی‌کنیم و او را ترک می‌کنیم. ما گفتگوهای خداپسندانه را دوست داریم اما خودخواه می‌مانیم و خدا را ندیده می‌گیریم. ما صد در صد به این دنیا تمرکز می‌کنیم و خدا را ندیده می‌گیریم. اما نکته متناقض این است که در تلاش برای یافتن چیزهای زیادی در این دنیا، همین دنیا را هم که با شوق دنبال می‌کنیم از دست می‌دهیم. ما کاملاً گم شده ایم! ما دقیقاً مانند کسی هستیم که باور نمی‌کند دانه‌ی گندم باید به زمین کاشته شود تا میوه‌های زیادی تولید کند. ترجیح می‌دهیم دانه‌ی گندم را سریعاً بخوریم. اما پس از آن دانه‌ی گندم دیگر وجود ندارد. و ما آزاد نیستیم! خدا نمی‌خواهد زندگی ما را محدود کند. او نمی‌خواهد که ما زندگی کمتری باشیم و لذت کمتری ببریم. بر عکس. خدا می‌خواهد که ما چیزهای بیشتری در زندگی داشته باشیم. به همین دلیل عیسی آمد. همه ما انسانها مسیر دانه‌ی گندم را قدم خواهیم زد. چه بخواهیم و چه نخواهیم پیر می‌شویم، بیمار می‌شویم و می‌میریم... و در یک زمان یا اتفاق شخصی یا چیز مهمی را از دست می‌دهیم که بخشی از زندگی ما است. هیچ یکی از ما نمی‌توانیم بگوییم که این کار آسان است. وقتی این اتفاق بیافتد همه ما رنج می‌بریم. اما عیسی می‌خواهد راز دانه‌ی گندم را در همه این اوضاع به ما بیاموزد. او می‌خواهد به ما بیاموزد که مجبور نیستیم به لحظات کوچک شادی خود در این زندگی بچسبیم. در عوض، می‌توانیم به عیسی مسیح بچسبیم. او اولین دانه‌ی گندم است که همه ما از آن گرفته شده ایم. و از عیسی زندگی را می‌گیریم، حتی اگر چیزی مهمی از دست بدهیم. در این صورت ممکن است اتفاق بیفتد که از یک طرف ضرر کنیم، اما از طرف دیگر بسیار ثروتمندتر شویم. وقتی به عیسی مسیح ایمان می‌آوریم، بدبختی‌ها می‌توانند اتفاق بیفتند، درست همانطور که برای همه افراد دیگر اتفاق می‌افتد. اما هیچ رنجی نمی‌تواند ما را از پا در آورد. زیرا عیسی ما را آزاد می‌کند!

مارتین لوتر این دعا را نوشت: "وقتی ما را تحقیر می‌کنی ما را بزرگ می‌کنی. وقتی ما را به جهنم سوق می‌دهی ما را به بهشت هدایت می‌کنی. وقتی ما را تسلیم می‌کنی، به ما پیروزی خواهی داد. وقتی ما را می‌کشی زندگی به ما می‌دهی.

با همه آنچه در زندگی ما اتفاق می‌افتد، ما انسانها فقط می‌توانیم یک طرف سکه را ببینیم. ما فقط می‌توانیم طرف انسانی را ببینیم که باید مثل دانه‌های گندم به خاک سپرده شود. و این کار دردناک است! اما خدا طرف دیگر را می‌بیند. خدا به تنهایی میوه‌ای را می‌بیند که از این دانه‌ی گندم بیرون می‌آید. در پایان شگفت زده خواهیم شد چراکه روی دیگر سکه را نیز خواهیم دید. جایی که خدا میوه‌های جدیدی را بیار می‌آورد. آمین